

درآمدی بر تحلیل قهقرایی مارتی کسکنیمی در ارزیابی ساختاری حقوق بین الملل

عباسعلی کدخدایی^{۱*}، امیرعباس امیرشکاری^۲

چکیده

رویکردی که توسط کسکنیمی، به ویژه در کتاب *از مدافعه تا آرمانشهر* استفاده شده، «تحلیل قهقرایی» است. این رویکرد می‌تواند «ساختار شکن» نیز نامیده شود. کسکنیمی، دستگاه مفهومی فنی ساختارگرایی، نشانه‌شناسی یا ساختار شکنی را استفاده نمی‌کند. وی، در این جا، نگرش خود را بر بنیاد مفهوم موسع دستگاه‌های مزبور قرار داده است تا فقط، بر ویژگی کل نگرانه، صورت‌گرا و انتقادی اندیشه‌اش، تأکید کند. برای وی، توضیح استدلال‌های حقوقی بین‌المللی، آفراه‌ها (دکترین) و «مکاتب»، نوعی «گفتار» است که به عقب، به مجموعه‌ای مبنایی (زیربنایی) از فروض اشاره می‌کنند که می‌توانند به‌عنوان «زبان»، یا «ژرف ساختار» حقوق، تصریح شوند. ساختار شکنی استدلال حقوقی بین‌المللی، به‌گونه‌ای غیرقابل اجتناب، آن استدلال را به آن «مجموعه قوانین» از نظر تاریخی مشروط، یا «طرح مفهومی»، مربوط می‌کند. به‌گونه‌ای که روشن می‌کند که مجموعه قوانین پنهان، متضمن «ظرفیت انتقادی» است.

کلیدواژگان

تحلیل قهقرایی، ژرف ساختار، ساختار شکنی، مارتی کسکنیمی، نگره انتقادی حقوق بین‌الملل.

۱. استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)،

Email: kakhoda@ut.ac.ir

۲. دکتر در حقوق بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، محقق دوره فوق دکتری، دانشگاه ژوهانسبورگ، آفریقای جنوبی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۹/۲۰ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۲/۵

مقدمه

مارتی کسکنیمی^۱، حقوقدان فنلاندی، استاد حقوق بین‌الملل در دانشگاه هلسینکی فنلاند و استاد بین‌المللی حقوق در دانشگاه نیویورک است. وی مدتی عضو کمیسیون حقوق بین‌الملل نیز بوده است. کسکنیمی علاوه بر مقالات متعددی که تاکنون از او به چاپ رسیده، در دو کتاب از مدافعه^۲ تا آرمانشهر: ساختار استدلال حقوقی بین‌المللی^۳ و متمدن‌کننده مهربان ملل:

1. Martti Koskeniemi

۲. واژه apology در زبان انگلیسی، از واژه فرانسوی apologie گرفته شده و نخستین بار در سده شانزدهم میلادی، در متون انگلیسی به کار رفته است. واژه فرانسوی apologie، یک قرن قبل، یعنی در قرن پانزدهم، از واژه apologia، که در ترجمه لاتین کتب مقدس مسیحی، موجود بوده، بدین زبان راه یافته است. واژه apologia، واژه‌ای اصالتاً یونانی است که بدین هیئت، تنها در کتاب مقدس و لاتین متأخر به کار رفته است. این واژه در لاتین باستان، با هیئت و معنایی متفاوت از کتاب مقدس، به صورت apologus و حالت اضافی apologi (genitive) به کار رفته است که ریشه یونانی آن، ἀπόλογος و به معنای حکایت، داستان و قصه است. از سوی دیگر، در یک تحلیل کلامی، واژه ἀπό، به معنای «از» و واژه λογος، در این جا، به معنای «بیان» و «گفتار» است. واژه apologia، دقیقاً همان واژه یونانی απολογία است که به هیئت لاتین درآمده و عیناً با املای لاتین- به صورت apologia- نوشته شده است. این واژه یونانی، توسط افلاطون، به مدافعات سقراط در دادگاه اطلاق شده است و روایت افلاطون از «بیان» ارائه شده توسط سقراط، در دادگاه و در برابر اتهام فاسد کردن جوانان توسط وی و عدم اعتقاد به خدایانی است که شهر به آنها معتقد است. واژه apology در زبان انگلیسی، نخست به معنای عذرخواهی و پوزش و دو دیگر، به معنای مدافعه و یا توجیه است. معادل این واژه در فرانسه، (apologie)، نخست به معنای دفاع و یا توجیه، در برابر واژگان attaque و condamnation و دوم به معنای مدح یک شخص یا شیء، در برابر واژگان critique، diatribe و philippique است. واژه apology به کار رفته در کتاب کسکنیمی، با معنای عذرخواهی، تحسین، حکایت و غیره، قرابتی ندارد. بنابراین، از میان ترجمه‌های مذکور، واژگان مدافعه و توجیه باقی می‌مانند. از آن جا که هر توجیهی، مدافعه است اما هر مدافعه‌ای توجیه نیست، مانند واژه یونانی apologia که برای مدافعه سقراط در دادگاه از خود، و نه صرفاً برای توجیه اقدام وی به کار رفته است، واژه apology نیز توسط کسکنیمی صرفاً برای تلاش کشورها در توجیه رفتار و اندیشه‌هایشان به کار نرفته است؛ بلکه جنبه مدافعه نیز به خود گرفته است، هر چند این مدافعه، در اغلب موارد، با توجیه نیز توأمان بوده است. بنابراین، به نظر می‌رسد صحیح‌ترین ترجمه در این جا، همان مدافعه باشد و from apology to utopia، که نام کتاب پروفیسور کسکنیمی است، «از مدافعه تا آرمانشهر» ترجمه گردد. مدافعه‌ای که اغلب- و نه همواره- با توجیه منافع کشورها نیز همراه بوده اما صرفاً توجیه نبوده است: 2008.; 2005.; 1968.; 1996.

3. from apology to utopia, The Structure of International Legal Argument

طلوع و غروب حقوق بین‌الملل ۱۹۶۰-۱۸۷۰^۱ که مهم‌ترین آثار وی هستند، اساس دیدگاه‌های خود را توضیح داده است.

کتاب از *مدافعه تا آرمانشهر* که رساله دکترای کسکنیمی نیز بوده است، حقوق بین‌الملل را به عنوان گفتمانی ورزندی^۲ که به هدف «غیر سیاسی کردن» روابط بین‌الملل است، مورد انتقاد قرار می‌دهد. کسکنیمی، با استدلال‌های فراوان، نشان می‌دهد که چگونه این تلاش با شکست مواجه می‌شود؟ وی بر این باور است که حقوق بین‌الملل، در برابر نقدهای مقایسه‌گر که یا یک آرمانشهر اخلاق‌گرو خارج از موضوع باشد یا بنایی آلت دست منافع کشورها، آسیب‌پذیر می‌شود. وی، تضادها و تناقض‌گویی‌های ذاتی را در مسائل اصلی حقوق بین‌الملل - منابع، حاکمیت، عرف و نظم جهانی - مورد ارزیابی قرار می‌دهد و نشان می‌دهد که چگونه گفتمان حقوقی در مورد چنین موضوعاتی می‌تواند در چارچوب تعدادی اندک از قواعد استدلالی توصیف شود.

کسکنیمی در کتاب *متمدن‌کننده مهربان ملل*، با حرکت از ساختار، به تاریخ، بر این باور است که حقوق بین‌الملل جدید، از انگیزه ناگهانی «متمدن کردن» مبتنی بر رویکردهای اجتماعی و نژادیِ اواخر قرن نوزدهم، پای به عرصه وجود نهاده است. وی در این اثر، که دارای گستره فکری وسیعی نیز هست، ظهور مؤثر گفتمان لیبرال مربوط به مسائل بین‌المللی در اواخر قرن نوزدهم و غروب متعاقب آن را پس از جنگ جهانی دوم، دنبال می‌کند. کسکنیمی، تحلیل حقوقی، تاریخی، نقد سیاسی و مطالعات شبه تذکره‌ای اندیشمندان مهم حقوق بین‌الملل را در هم می‌آمیزد. وی نقش نهادهای بین‌المللی را مد نظر قرار می‌دهد و با بحث از واقعه‌گروی حقوقی و سیاسی در مکاتب حقوق آمریکا، به نقدی از «بزارگروی»^۳ پس از ۱۹۶۰، می‌رسد.

آنچه در این مقال، ارزیابی خواهد شد، رویکرد مبتنی بر «تحلیل قهقرایی»^۴ مورد استفاده مارتی کسکنیمی در ارزیابی ساختاری حقوق بین‌الملل، به‌ویژه در کتاب *از مدافعه تا آرمانشهر* اوست. کسکنیمی، دارای اندیشه‌ای انتقادی نسبت به حقوق بین‌الملل است و تلاش می‌کند نارسایی‌های حقوق بین‌الملل را به همراه ارائه پیشنهاد برای اصلاح آن، تبیین کند. وی کوشیده است به طور کامل توضیح دهد که حقوق بین‌الملل چگونه در حالت‌های عملی و نظریِ گوناگونش قادر است همزمان دارای درجه‌ای بالا از انسجام شکلی و در عین حال، عدم قطعیت ذاتی باشد.

نتیجه، تحلیل صوری - ساختاری «شرایط امکان» حقوق بین‌الملل، به عنوان یک ورزند

1. The Gentle Civilizer of Nations: The Rise and fall of International Law 1870-1960
2. practical discourse
3. instrumentalism
4. regressive analysis

گفتمانی - قواعد مبتنی بر تغییری که زیربنای حقوق بین‌الملل را به مثابه یک گفتمان تشکیل می‌دهد - است که بیشتر بر تضادهای دوگانه میان استدلال‌ها و مواضع و ارتباطات میان آنها مبتنی است. کسکنیمی کوشیده است گفتمانی را در مورد حقوق بین‌الملل با استدلال قهقرایی در مورد وجود شرایطی ویژه مورد تحقیق قرار دهد که بدون آنها، این گفتمان نمی‌تواند متضمن آن نوع بداهتی برای حقوقدانان حرفه‌ای باشد که اکنون هست. به دیگر سخن، کسکنیمی «به عقب»^۱ و از استدلال‌های واضح به «زرف‌ساختار»^۲ آنان استدلال می‌کند. فرضی که در درون آنها، مسائلی که حقوقدانان جدید، در نگره یا آفراه با آن مواجه می‌شوند، ایجاد می‌شود.

استفاده از ساختار شکنی^۳ در تحلیل قهقرایی

رویکرد «تحلیل قهقرایی»، رویکردی است که می‌تواند «ساختار شکن»^۴ نیز نامیده شود. کسکنیمی با به‌کارگیری اصطلاح بحث‌انگیز «ساختار شکنی» در نظر دارد بیش از آن که به آفراه‌های مابعدالطبیعه‌ای ویژه^۵ اشاره کند، به چشم‌اندازی کلی و به سوی عملیات فکری

1. backwards

2. deep-structure

۳. اگرچه اصطلاح ساختار شکنی (deconstruction)، اغلب تقریباً به جای اصطلاحات دیگری نظیر «پساساختارگروی» (post-structuralism) و «پسامدرنیسم» (postmodernism) مورد استفاده قرار گرفته است، با این اصطلاحات، تفاوت ماهوی دارد. منابع آن، بر خلاف پاسا ساختارگروی، در مورد حقیقت، دانش، منطق و باز نمود، دقیقاً در سنت بحث فلسفی غربی قرار می‌گیرند. هنگامی که پاسا ساختارگروی، در حمایت از یک نگرش کاملاً سنتگرو (و بنابراین، شکاک و نسبی‌گرو) نسبت به این مسائل، از سوسور (Saussure) زیان‌شناس - یا برداشت خود از سوسور - تبعیت می‌کند، ساختار شکنی، با بررسی متون فلسفه، با نگاهی به نقاط کور و تضادهایشان، راهی پیچیده‌تر و انتقادی‌تر را دنبال می‌کند. هنگامی که پسامدرنیسم، با خوش‌خیالی، پایان‌گونه معین «روشنگری» یا پایان طرح «مدرن» تحقیق عقلانی مبتنی حقیقت‌یابی را اعلام می‌کند، ساختار شکنی، روح انتقادی اندیشه روشنگری را - درست در همان هنگام که آن را به زیر سؤال می‌برد - حفظ می‌کند. ساختار شکنی، این کار را نخست، از طریق خوانش ضیق متون فلسفی یا متون دیگر و با بذل توجه به لحظات «تضاد درونی غیر قابل حل یک متن، یک استدلال یا یک نظریه» (aporia) انجام می‌دهد که تفسیرهای جریان عمده، تمایل دارند آنها را نادیده بگیرند. اما این بدان معنا نیست که ساختار شکنی، گونه‌ای از «بازی آزاد» متن‌محوری است که اجازه می‌دهد هر گونه معیار پیشین وفاداری تفسیری یا حقیقت، ترک شود. این اتهام در نوشته‌های ژاک دریدا و پل دو مان (Paul de Man)، که چهره‌های شاخص گفتمان ساختار شکنی هستند، هیچ توجیهی پیدا نمی‌کند: (1998: 50)

4. deconstructive

5. certain metaphysical doctrines

تحلیل کننده‌ای اشاره کند که جهان اجتماعی، آن گونه که هست، به نظر رسد. ساختارشکنی، نشان دادن عدم کمال و انسجام یک موضع فلسفی با استفاده از مفاهیم و اصول استدلالی همان فلسفه است. بنابراین ساختارشکنی نوعی انتقاد مفهومی داخلی است که منتقد بدان وسیله به صورت تلویحی و مشروط به موضعی که مورد انتقاد قرار می‌دهد وفادار می‌ماند. عبارت ساختارشکنی تحت تأثیر اندیشه‌های دریدا و از آثار اولیه وی پدید آمده است (Audi, 1999: 209). آن چه که نوعاً در یک خوانش ساختارشکن اتفاق می‌افتد، این است که نشان داده می‌شود متن مورد نظر، منطق‌های متضادی را پنهان می‌کند که به طور معمول، در روایت‌های دیگری که آرتادخستر (ارتدکس‌تر) هستند، نادیده گرفته می‌شوند یا از دیده پنهان می‌مانند و بیشتر اوقات، بسته به پیدا کردن تضادهای دوگانه آشکارا مشخص (مثلاً میان طبیعت و فرهنگ، گفتار و نوشتار، مفهوم و استعاره یا فلسفه و ادبیات) و بسته به نشان دادن این نکته است که ترتیبِ تفوق این تضادها، به هیچ عنوان، به همان استحکام یا قطعیتی نیست که متن تلاش می‌کند حفظ کند. یعنی در اثر، یک پادمنطق^۱ وجود دارد که از آن طریق، آن تمایزها می‌تواند برای تخریب یا ایجاد خوانشی نشان داده شود که به گونه‌ای چشمگیر با قصد آشکار مؤلف، در تضاد است. قصدی که هدف آن یک خوانش ساختارشکن است، به عنوان یک امر بی ربط، کنار گذاشته نمی‌شود، بلکه متقابلاً یک «حفاظ ضروری» را پیشنهاد می‌کند (Derrida, 1976: 158) که تفسیر را از به حال خود رها شدن در یک اندیشه خلاق حفظ می‌کند. به هر تقدیر، این امکان همواره وجود دارد که متون می‌توانند به معنایی غیر- و بیشتر- از چیزی باشند که توسط هرگونه توسل صادقانه برای ضمانت کردن از قصد مؤلف، مجاز دانسته شده باشد.

کسکنیمی، با استفاده از واژه «ساختارشکنی»، به جریان فکری ویژه‌ای اشاره می‌کند که در اواخر دهه ۱۹۶۰ میلادی، در فرانسه ایجاد شد و نقد تلاش‌هایی بود که دریافت‌هایی را که در اصل، در زبانشناسی ساختاری^۲ ایجاد شده بود، به فلسفه، نقد ادبی، نگره اجتماعی و فرهنگی و روانکاوای اعمال می‌کردند. اگرچه هویت ساختارشکنی، در این نقد قرار می‌گیرد، با بسیاری از دریافت‌هایی که توسط ساختارگروی ایجاد شده است اشتراک دارد و حائز اهمیت‌ترین آنها، خصومت آنها با اندیشیدن به تجربه بشر، به عنوان چیزی است که توسط یک «ذات» یا «طبیعتی» ایجاد می‌شود که خارج از خود تجربه قرار گرفته است. تفاوت آنها در این است که، در حالی که ساختارگروی تلاش می‌کند نوعی از قوانین داخلی را توضیح دهد که بر آن اساس، تجربه به بازتولید خود می‌پردازد، ساختارشکنی چنین قوانینی را نادیده می‌گیرد و بر ویژگی بی

1. counter-logic

2. structural linguistics

حد و مرز بودگی و تخیلی بودن تجربه تأکید می‌کند (ر.ک.: Derrida, 1976.; Derrida, 1979.; Jackson, 1985.; Heller, 1985.; Derrida, 1972.; Culler, 1985: 85 et seq.; 1984: 127-198. قرائت‌های ساختارشکن از متون حقوقی، به‌ویژه در گروه صاحب‌نظران آمریکایی که به مطالعات حقوقی انتقادی، وابسته هستند، مورد استفاده قرار گرفته است. برای نمونه‌ای مفید از این قرائت، ر.ک.: Dalton, 1985 : 997-1114.; Balkin, 1987: 743-785. کسکنیمی در شرح «دستور زبان» یا «گفتمان روزمره» حقوق بین‌الملل، بیش از آن که از آثار ساختارشکنانه معیار، بهره جوید، از ساختارگروی بهره جسته است. واژه زبانشناسی ساختارگرو، می‌تواند در اشاره به دو جنبش که مستقل از یکدیگر توسعه یافته‌اند، مورد استفاده قرار گیرد. نخستین جنبش، اروپایی است و می‌تواند پساسوسوری^۱ توصیف شود، چرا که سوسور، به طور عام، الهام بخش آن است. ادعای اصلی این جنبش این است که تمامی انواع اصطلاحات زبان (آواها، واژگان، معانی)، خود را به قول سوسور، «به‌مثابه یک سازوکار» نشان می‌دهند و هویت آنها، تنها می‌تواند با توصیف ارتباطاتشان با سایر اصطلاحات همان زبان، تعیین شود. کسی قادر نیست نخست هویت اصطلاحات یک زبان را تشخیص دهد و بعد بپرسد که به کدام سازوکار متعلق هستند. علاوه بر این، از آن جا که یک زبان، سازوکاری از نشانه‌هاست، کسی قادر نیست هویت عناصر بیان (آواها، واژگان) را مستقل از عناصر محتوی (معانی) تعیین کند. برای این که مطالعه زبان نمی‌تواند از مطالعه معنا جدا باشد.

جنبش دوم، یک جنبش آمریکایی است که از آثار لِنِد بلومفیلد^۲ و زبانشناسان آمریکایی غالب بر گفتمان‌های زبانشناسی دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰، توسعه یافته است. این جنبش، اهمیت زیادی را برای انسجام روش شناسانه قائل است. تحت تأثیر روانشناسی رفتاری و دشمن ذهنی‌گروی^۳ (هر نگره‌ای که مجموعه‌ای مستقل از فرایندها و وقایع ذهنی را مسلّم می‌داند) است. در نتیجه، بر خلاف جنبش نخست، مطالعه معنا را از مطالعه قواعد، مستثنا کرده و کوشیده است شکلی از روش شناسی را توسعه دهد تا هر مجموعه را در چارچوب توزیع عناصر توضیحی آن، مربوط به یکدیگر، توصیف کند. در حالی که نخستین جنبش، نمونه‌ای را به طور عام، برای اندیشه ساختارگرو فراهم کرده و تأثیر مهمی بر اندیشمندانی نظیر بارت^۴، لاکان^۵، و لوی استروس^۶ داشته است، جنبش دوم، در توسعه نمونه‌های رسمی زبان، همکاری مهمی

-
1. post-saussurean
 2. Leonard Bloomfield
 3. mentalism
 4. Barthes
 5. Lacan
 6. Lévi-Strauss

انجام داده است. اما امروزه، تحت تأثیر انتقادهای چامسکی، اعتبار کمتری دارد.^۱ کسکنیمی، با بهره‌گیری از جنبش نخست ساختارگروی، عمدتاً نتایج افراطی‌تری را که ساختارشنکی ممکن است به منظور نزدیک ماندن هر چه بیشتر به شیوه خویش ایجاد کند و نیز امور «مسئله‌سازی»^۲ را که وجود، حقیقت و موفقیتشان، مشکوک است و مسئله ایجاد می‌کند و حقوقدانان بین‌المللی نیز آنها را مسئله خود می‌دانند، به زمانی دیگر موکول می‌کند.

رویکرد انتقادی^۳، صورت‌نگرا^۴ و کل‌نگرانه^۵ کسکنیمی

رویکرد حقوقی کسکنیمی، انتقادی، صورت‌نگرا و کل‌نگرانه است. رویکرد انتقادی کسکنیمی، مبتنی بر باور وی بدین امر است که دانشگاهیان مدرن حقوق بین‌الملل، گفتمان لیبرال سیاست مشترکی دارند. توضیح آن که منازعات میان نگره و آفراه، در عین حال، متضمن ارتباطی تنگاتنگ با عناوینی مناقشه‌برانگیز است که فراتر از گفتمان حقوقی است. مفاهیم دولت مستقل، اقتدار، مشروعیت، تعهد، رضایت و نظایر آن که در حقوق بین‌الملل قرار می‌گیرند، مسائل داغ مورد بحث سیاسی و اجتماعی هستند. این دو گفتمان، متضمن مسائلی مربوط به قابلیت دفاع از فرض‌هایی در مورد این امر هستند که ویژگی جهان امروز چیست و چگونه باید تغییر کند؟ این فرض‌ها، به رغم تعلقشان در آن واحد به دو گفتمان متفاوت، از یکدیگر قابل تفکیک نیستند. کسکنیمی، تمامی این فروض را تحت عنوان نگره لیبرال سیاست^۶، گرد آورده است. اصل تعیین سرنوشت، استقلال، رضایت و از همه قابل توجه‌تر، مفهوم حاکمیت قانون، تماماً مضامین لیبرال هستند و مواردی نظیر اجبار قانون «از بالا» به کشورها، حفظ عینیت اعمال حقوق، تعیین مرز صلاحیت داخلی، تضمین آزادی کشور و شرایط نظم بین‌المللی، تماماً مسائل لیبرال هستند. کسکنیمی، به‌گونه‌ای انتقادی، دانشگاهیان و نگره‌های متعددی را مورد ارزیابی مجدد قرار می‌دهد و نگره برابر با اصل سیاست را که در استدلالشان پنهان است، افشا می‌کند. وی، همچنین توضیح می‌دهد که بحران هویت در حقوقدانان بین‌المللی، در بی‌کفایتی نگره لیبرال سیاست ریشه دارد. آن چه که او، به عنوان وظیفه حد‌اعلای خود می‌بیند، گره‌گشایی از فروض لیبرالی است که ذیل گفتمان حقوقی

۱. برای مطالعه مفید و قابل فهم ساختارگروی، ر.ک.: Brthes, 1993.; Barthes, 1963.; Saussure, 1981.; Lévi-Strauss, 1971.; Lévi-Strauss, 1962.; Piaget, 2007.

2. problématique

3. critical

4. formalistic

5. holistic

6. the liberal theory of politics

بین‌المللی قرار گرفته است. حقوق بین‌الملل، که عینیت آن، توسط هنجاربودگی^۱ و ملموسیت^۲ تضمین می‌شود، گاه در ایجاد هنجاربودگی و گاه در رسیدن به ملموسیت قصور کرده و لذا میان مدافعه‌گرو و آرمانشهرگرو در نوسان بوده است.

پیش از بررسی این که کسکنیمی، چه چیزی را صورتگرا می‌داند، باید مشخص کرد که چه چیزی در دامنه آن، قرار نمی‌گیرد؟ ویژگی فرهنگ پویایی که نتیجه محتوم فرهنگ صورتگرایی است، «قاعده- شک‌ورزی فراگیر»^۳ است که بر ابزار «قابل انعطاف و مبتنی بر سیاست» تأکید می‌کند (Koskeniemi, 2004: 481). کسکنیمی، بر این باور است که باید: «همراه با مفهوم بدقواره شده حقوق و اشتیاق برای گسترش «لیبرالیسم»، طرحی دانشگاهی ایجاد کند که نتواند توجیه امپراتوری آمریکا را ... تقویت کند.» وی در ادامه، با محکوم کردن منطق استدلال وایمار، اشعار می‌دارد که منطق مزبور: «امیدوار است با تبدیل حقوق، به ابزاری برای ارزش‌ها، یا به عبارت بهتر، «تصمیمات» قدرتمندان، که [گرفتن] نتایج را ناگزیر سازد، آن‌را نجات دهد.» (Ibid.:484.) کسکنیمی، معتقد است که نگرش‌های غیر صورتگرایانه، خواسته یا ناخواسته، توجیه سیطره آمریکا بر جهان است. او می‌نویسد که همواره یک خطر وجود دارد و آن این است که «امپراتوری [آمریکا]، اصول اخلاقی [شخصی] داخلی خود را برای کل جهان، ترسیم کند.» لذا، «برای اجتناب از این کار، دفاع قاطعانه‌تری از صورتگرایی و استقلال حقوقی، ضروری به نظر می‌رسد.» (Ibid.: 492.)

در عین حال، وی، سهواً یا عمدتاً، علیه فرهنگ صورتگرا، استدلال می‌کند. او تأیید می‌کند که «قواعد شکلی، می‌توانند دقیقاً به همان اندازه اصول غیرشکلی، با بی‌عدالتی همزیستی کنند.» (Ibid.)

این جنبه از برهان ذوحدین فرهنگ صورتگرا در برابر فرهنگ پویایی، ما را به ارزش‌فی نفسه حقوق بین‌الملل، نزدیک می‌کند. حقوق، به خودی خود، هرگز یک مقصد نیست، بلکه ابزاری برای نیل به مقاصد خاص یا حفاظت از آنهاست. حقوق بین‌الملل، از طریق ابزار و شیوه‌های ویژه‌ای که در عمل، متضمن درجه‌ای مهم از صورتگرایی است، این ارزش‌ها را ترویج و حمایت می‌کند. این حقوق، نظیر هر سازوکار هنجاری، به میزانی قابل ملاحظه، به قطعیتِ صوری نیازمند است. اما تفسیر و اعمال حقوق، در موارد غیرپیچیده، به ندرت و در موارد دشوار و پیچیده، هرگز، به صورت خودکار نخواهد بود. ارزش‌ها و منافع که محتوا و صورت حقوق بین‌الملل را تشکیل می‌دهند، نباید در فرهنگ صورتگرا، مورد تقدیس قرار گیرند. رعایت این

-
1. normativity
 2. concreteness
 3. a pervasive rule-skepticism

سخن حکیمانه حقوق روم که «بگذارید عدالت اجرا شود اگرچه جهان نابود گردد»^۱، تنها جمع اضداد نیست، چون عدالت تا زمانی می‌تواند باشد که جامعه بشری وجود داشته باشد. جنبه «کل نگرانه» دیدگاه کسکنیمی، به تلاش وی، برای فرارفتن از آفراه‌های ویژه در مورد محتوای حقوق بین‌الملل، مربوط می‌شود. وی، قلمروهای نگره و آفراه را به عنوان یک کل منسجم مورد بحث قرار می‌دهد که هر دو، نمونه ساختاری مشابه از تضادهای استدلالی هستند و فروض تأسیسی واحدی را آشکار می‌سازند. کسکنیمی، تمامی استدلال حقوقی را در نگره و آفراه، به عنوان حرکتی میان مجموعه محدودی مواضع استدلالی موجود می‌بیند و تلاش می‌کند روشن کند: این مواضع چه هستند؟ چه عملیات فکری به آنها منجر می‌شوند؟ و آن چیز که یک حقوقدان، نیاز دارد فرض کند تا باور کند که چنین مواضع و عملیاتی توجیه می‌شوند، چیست؟ این مسئله، با مربوط بودن شیوه، به آن چه که در زبان‌شناسی ساختاری مورد استفاده قرار گرفته است، روشن می‌شود.

تأثیر اندیشه‌های میشل فوکو^۲ بر کسکنیمی در توجیه مواضع و

عملیات حقوقی و بازگشت به ژرف ساختارها

در خصوص چپستی آنچه یک حقوقدان نیاز دارد فرض کند تا باور کند که مواضع و عملیاتی، نظیر چیزی که در فوق گذشت، توجیه شوند، اثر میشل فوکوی اولیه، شاید به‌روشنی، بیشترین ارتباط را با درک چنین عمل‌متهوران‌های داشته باشد (Foucault, 1969). دیرینه‌شناسی^۳، نام فوکو برای شیوه تحلیلی است که وی، در نخستین سه کتاب عمده خود دیوانگی و نابخردی: تاریخ دیوانگی در دوران کلاسیک^۴، تولد درمانگاه^۵ و واژگان و اشیاء^۶ استفاده می‌کند. فوکو، در دیرینه‌شناسی دانش^۱، روایتی مبسوط از این شیوه ارائه می‌کند. فوکو، با استفاده از این واژه که

1. Fiat iustitia et pereat mundus.

2. Michel Foucault

3. archéologie

4. Folie et déraison: Histoire de la folie à l'âge classique

۵. ویراست مختصر این کتاب، تحت عنوان (madness and civilisation) یا دیوانگی و تمدن به زبان انگلیسی ترجمه شده است.

6. Naissance de la Clinique

۷. نام کتاب به زبان فرانسه les mots et les choses است که تحت عنوان ((The Order of Things)) یا «نظام اشیاء» به زبان انگلیسی ترجمه شده است.

8. L'archéologie du savoir

نسبت به رشته تاریخ، بیگانه است، اثر خود را از نمونه نگارش تاریخ^۱ اندیشه‌ها متمایز می‌کند. نمونه مزبور، تمایل دارد مشغول نشان دادن توسعه مداوم پدیده‌های فکری، نظیر نگره‌های علمی، فلسفی یا دیدگاه‌های جهانی باشد. فوکو تلاش نمی‌کند رشته‌های علی را ردیابی کند یا پیوستگی منطقی را از طریق تغییر نشان دهد. او به پیدا کردن منشأ عقاید و شناسایی اذهانی که آنها را ایجاد کرده‌اند، علاقه‌مند نیست. در عوض، وی می‌کوشد تا سازوکار قواعدی را ارزیابی کند که شکل‌گیری مجموعه مفروض ساختارهای استدلالی یا نظم مجموعه‌ای مفروض از ورزندهای گفتمانی در یک زمان ویژه را اجازه می‌دهند. وی تلاش نمی‌کند درونمایه، ساختار یا ناخودآگاه تاریخی که مبنای وقایع تاریخی را تشکیل می‌دهد، بازسازی کند. در عوض، می‌کوشد آن قواعد شکل‌گیری را توصیف کند که در ورزندهای سخنگویان و مؤلفان متون وجود دارد و عمل می‌کند، نه ناخودآگاه سرکوب شده تاریخ، آن گونه که مطرح می‌کند.

میشل فوکوی متأخر، در اثر دیگر خود، تحت عنوان قدرت/دانش، با تغییر رویکرد نخستین خویش، به توسعه رویکرد «دیرینه‌شناسانه‌ای» همت می‌گمارد که به او اجازه می‌دهد هویت دوران‌های تاریخی همگرایی نظام داناییک^۲ را در سرتاسر علوم و رشته‌های مربوط، تعیین کند. وی کشف می‌کند که در درون هر چنین دوره‌ای از همگرایی نظام داناییک، ورزندهای استدلالی گوناگون علوم، دارای یک ساختار واحد و بیانگر موافقت مهمی در مورد شرایط و معیارهای حقیقت، دانش و قطعیت بوده‌اند. فوکو، به عنوان یک «تبارشناس دانش»، علاقه‌مند به نشان دادن تحولات تدریجی و فروپاشی متعاقب انسجام نظام دانایی در ورزندهای استدلالی علم است. چنین است که فوکو، بحث خود را به «تبارشناسی» (généalogie)؛ یعنی «شکلی از تاریخ» گسترش می‌دهد «که می‌تواند برای ایجاد دانش‌ها، گفتمان‌ها، قلمروهای اشیاء و غیره، توضیح دهد. بدون این که مجبور باشد به ذهن، اشاره کند. ...» (Foucault, 1986: 75-108, 117.; Koskenniemi, 2006, ch. 2 n. 6).

زبان‌شناسی، میان فرد، اعمال گفتاری (speech acts) و تفاوت‌هایی که بر بنیاد آنها، معنای اعمال گفتاری، ایجاد می‌شود، ایجاد تمایز می‌کند. اعمال گفتاری یا به قول سوسور، گفتارها

1. historiographie

۲. نظام داناییک ترجمه دانشواژه épistémique است. نظام دانایی (épistémè)، «تمامی مجموعه روابطی است که در یک دوره مفروض، وحدت‌بخش ورزندهای گفتمانی هستند که اشکال معرفت‌شناسانه، علوم [و] احتمالاً سازوکارهای قالب‌ریزی شده را پدید می‌آورند ... نظام دانایی، شکلی از معرفت (connaissance) یا نوعی عقلانیت نیست که با گذار از مرزهای علوم بسیار گوناگون، وحدت حاکم یک موضوع، یا یک روح و یا یک عصر را نشان دهد، نظام دانایی، مجموعه روابطی است که در یک دوره مفروض می‌توان میان علوم یافت. هنگامی که انسان، این علوم را در سطح قاعده‌بندی‌های گفتمانی تحلیل کند.» (Foucault, 1969, p. 250).

(paroles)، صرفاً سطح زبان (langue) است که با عمق - یعنی قانون ایجاد شده به صورت اجتماعی - در ارتباط است و گفتارها، مطابق آن قوانین معنا می‌گیرند. زبانشناسی ساختاری، تولید معنا (meaning-generation) را با متصل کردن گفتار فردی به زبان تعیین‌کننده، توضیح می‌دهد. هر عمل گفتاری فردی، به عنوان تحول تدریجی برخی مجموعه قوانین در زبان مبنا (underlying language) (اصلی) درک می‌شود. از سوی دیگر، هدف از نگرستن به هر کدام از اعمال گفتاری فردی، ماهیت مجموعه قوانین در زبان مبنا را روشن‌تر می‌سازد. کسکنیمی، حقوق بین‌الملل را به شیوه‌ای مشابه، ارزیابی می‌کند. برای وی، توضیح استدلال‌های حقوقی بین‌المللی، آفراه‌ها و «مکاتب»، نوعی «گفتار» است که به عقب، به مجموعه‌ای مبنایی (زیربنایی) از فروض اشاره می‌کند که می‌توانند به عنوان «زبان»، یا «ژرف ساختار» حقوق، تصریح شوند. واژه «ژرف ساختار»، از این رو در گیومه قرار گرفته است تا روشن شود که در نهایت، پیدا کردن این «جوهر» برای حقوق بین‌الملل - که تمام استدلال‌ها، هنجارها، مواضع و نگره‌ها و غیره، بتوانند به آن کاهش یابند - غیرممکن است. (Koskeniemi, op.cit., ch. 8.) اندیشه کسکنیمی، «ژرف ساختار»، به مجموعه‌ای از فروض اشاره می‌کند که در صورت تصریح، شاید اغلب حقوقدانان، به عنوان امری بسیار بنیادی، نسبت به هویت حرفه «حقوقی» شان، به رسمیت بشناسند. (Saussure, op.cit.; Koskeniemi, 2006: 6.&ch. 8.1.2.-8.1.3.)

تضاد در استدلال‌های حقوقی و قواعد حاکم بر آن

هدف کسکنیمی مطالعه استدلال‌های حقوقی خاص و تلاش برای مشاهده این نکته است که عوامل پیوند استدلال‌های مزبور یا جدا ماندن آنها از یکدیگر چیست؟ کسکنیمی می‌کوشد تا به این پرسش پاسخ دهد که چه چیزی باعث می‌شود استدلال‌های درون نگره و آفراه، دائماً در تقابلی غیرقابل حل قرار گیرند؟ پرداختن به این مسئله که چه استدلال‌هایی باید در زمان‌ها یا منازعات خاص ترجیح داده شوند، برای کسکنیمی حائز اهمیت نیست، بلکه این نکته حائز اهمیت است که چه قواعدی حاکم بر ایجاد استدلال‌هاست و استدلال‌ها را در چنین شیوه آشنا و معمولاً قابل قبولی، به یکدیگر پیوند می‌دهند و چرا نمی‌توان به هیچ راه حل قطعی دست یافت؟

کسکنیمی، در کتاب از مدافعه تا آرمانشهر، از تضادهای مفهومی، استفاده‌های بیشتری می‌کند. این استراتژی، مربوط به دیدگاه ویژه‌ای در مورد معنای مفاهیم «حقوقی» است. در زبانشناسی ساختاری، معنای (مدلول)^۱ یک اصطلاح (دال)^۲، توسط شبکه‌ای از تضادهای دوگانه

1. signified (signifié)

2. signifier (signifiant)

میان آن و تمامی اظهارات پیرامونی دیگر در زبان مبنا ایجاد می‌شود. معنا، در خود اصطلاح، (آن‌گونه که ما، بر مبنای دریافت همگانی، وجود آن را فرض می‌کنیم) حاضر نیست. (معنای «درخت»، می‌تواند با واژه فرانسوی arbre نیز به دست آید.) به عبارتی، اصطلاحات، نظیر سوراخ‌هایی در یک شبکه هستند. هر کدام به خودی خود خالی هستند و تنها از طریق نخ‌هایی هویت دارند که آنها را از سوراخ‌های مجاور جدا می‌کند. معنای یک اصطلاح، «از داخل» تعیین نمی‌شود بلکه توسط تفاوت‌های «شکلی» ایجاد می‌شود که آن را تفکیک و از سایر اصطلاحات در آن «زبان» جدا می‌کند. معنا، نسبی است. دانستن یک زبان - فهم معنای واژگان - توانایی به کار انداختن این اختلافات است. (Saussure, op. cit.: 65-70.; Barthes, op. cit.: 101-120.; Culler, op. cit.: 10-11.; Heller, 1984: 141-144.; Sumner, 1979: 104-106.)

یک مطالعه ساختارشکنانه، این دیدگاه در مورد معنا را در زمینه گفتمانی که مورد مطالعه قرار می‌دهد، اعمال می‌کند. بنا بر مطالعه ساختارشکنانه، هر عنوان گفتمانی (مانند «مبنای تعهد»، «حاکمیت»، «ماهیت حقوق بین‌الملل») توسط دوگانگی معنایی (مانند «طبیعت‌گروی/موضوعه‌گروی»، «آرمان‌گروی/واقع‌گروی»، «قواعد/فرایندها») ایجاد می‌شود. تضاد این است که عنوان (مسئله‌ساز) در مورد چیست؟ مشارکت‌کنندگان در گفتمان، با تلاش برای اثبات تفوق یک گفتمان بر گفتمان متضاد پیش می‌روند. اما عدم توافق همواره وجود داشته است. اینجاست که انتقاد ساختارشکن، برای آن که نشان دهد که اختلاف، هنوز به قوت خود باقی است - چون ترجیح یک اصطلاح بر اصطلاح دیگر، غیرممکن است - مداخله می‌کند. مشارکت‌کنندگان بر این باورند که اصطلاحات مزبور، اساساً متضادند (معانی آنها، مثل هم نیستند) اما نباید از خاطر برد که وجود اصطلاحات متضاد، به دلیل تکیه کردنشان بر یکدیگر است. این امر موجب می‌شود که «مسئله‌ساز»، به عنوان یک برهان ذوحدین غلط به نظر رسد و مواضع متضاد، یکی شوند. بالکین، در اثر خود، استراتژی «سلسله‌مراتب‌های ساختارشکن» را کاملاً خلاصه کرده است. استراتژی مزبور عبارت است از: ۱. تعیین هویت دو اصطلاح در یک سلسله مراتب متضاد ۲. نشان دادن این نکته که هر یک، با دیگری متفاوت است ۳. نشان دادن این که هر یک، اساساً مبتنی بر دیگری است. (Balkin, op. cit.: 746-751.) دریدا، بر این باور است که استدلال، آن است که قطب کم امتیاز تضاد مفهومی - «آن مکمل خطرناک» - همواره، تحت تحلیل، خود را به مثابه یک امر فائقه نشان خواهد داد (Derrida, 1976: 141 et seq.) بنابراین، وی استدلال می‌کند که فلسفه غرب، گفتار را در برابر نوشتار قرار داده و گفتار را تفوق بخشیده است (چون «بی واسطه» تر و به مفاهیمی که انسان، از طریق آن، هدف دارد برسد، نزدیکتر است.) اما آن گفتار، هنگام تحلیل، صرفاً با فرض نوشتار (به عنوان سازوکار خنثی و خودبسنده معانی بیرون دهنده)، ممکن می‌شود که مقدم بر آن است. (ibid. : 10 et seq.) فوکو، بر این باور است که یک استدلال موازی، نیروی انتقادی به دست می‌آورد. (Foucault, 1986.)

در حال حاضر، به سطح آوردن مکمل - «معلومات محلی، فاقد صلاحیت اعلام شده و نامشروع» - (ibid.: 83)، موجب به نظر رسیدن تاریخ، به عنوان فراورده «تجهیزات» یا «نظام‌ها»ی حقیقت (از جمله حقیقت علمی)، به همراه «رابطه‌ای چرخشی با سازوکارهای قدرت که آنها را ایجاد و حفظ می‌کنند» خواهد بود. (ibid.: 133). سودمندی این استراتژی در حقوق، واضح است. مسلماً اثر میشل فوکو، متضمن اشارات مفیدی در مورد جهت مزبور است. (ibid.: 93-96, 146-165). استراتژی مزبور، در جنبش مطالعات حقوقی انتقادی آمریکایی، برای نشان دادن اتکای حقوق بر فروض فاقد انسجام در مورد ویژگی حیات اجتماعی و ارزش سیاسی مورد استفاده قرار گرفته است. (برای ارزیابی مجدد این انتقادهای ر.ک.: Kelman, 1987: 15-113).

کسکنیمی، بر این باور است که این، راهی مفید برای درک استدلال حقوقی بین‌المللی نیز هست. این نوع استدلال، توسط کندی نیز با «ساختار شکنی» استدلال حقوقی بین‌المللی در مورد منابع، آیین‌ها و ماهیت حقوق، مورد استفاده قرار گرفته است. (Kennedy, 1987) بحث کسکنیمی، بسیار تحت تأثیر مقاله کندی تحت عنوان «برندهایی در باب حقوق بین‌الملل»^۱ است که کسکنیمی‌ان را مهمترین بخش از دانش حقوقی بین‌المللی معاصر می‌داند (Kennedy, 1980: 353-391). کسکنیمی، درونمایه مدافعه و آرمانشهر را از این مقاله به دست آورده است. وی، مفهوم آفراه‌های ویژه، استدلال‌ها، مواضع یا قواعد را به شیوه‌ای به دست می‌آورد که در آن، آنها خود را از آفراه‌ها و استدلال‌های رقیب دیگر، متمایز می‌کنند. این امر، متضمن پیش‌بینی این نکته است که استدلال حقوقی، با ایجاد سازوکاری از تفاوت‌گذاری‌های مفهومی و استفاده از آن به منظور توجیه هر آفراه، موضع یا قاعده (یعنی هر استدلالی) که فرد برای توجیه نیاز دارد، پیش می‌رود. سپس کسکنیمی تلاش می‌کند نشان دهد که واقعیتی که بر مبنای آن، گفتمان، در نقاطی از مخالفت معمول می‌ایستد، از ناتوانی آن به تأیید این تفاوت‌گذاری‌ها به طور دائم، نشئت می‌گیرد. نمی‌توان تمایزی میان استدلال‌های جایگزین ایجاد کرد، چون آنها هرگز جایگزین نیستند بلکه متکی بر صحت یکدیگر هستند.

تفاوت ساختار شکنی کسکنیمی با ساختار شکنی متعارف

مطالعه ساختار شکن استدلال حقوقی، به توصیف یا طبقه‌بندی آفراه‌های حقوقی، استدلال‌ها، مواضع یا قواعد یا آن‌چه به عنوان توده‌ای از دانش حقوقی، دانسته می‌شود، محدود نمی‌شود. البته، کسکنیمی ادعا نمی‌کند که این نگرش، نگرش ساختار شکن معروف است. مسلماً کسکنیمی قبول دارد که بسیاری از «ساختار شکنان» نگرش وی را ساختار شکن نمی‌دانند. آنها،

این نگرش را از این جهت ساختارشکن نمی‌دانند که تلاش برای یافتن مرکز یا «ژرف ساختاری» برای گفتمان مشترک، ممکن است منجر به «مابعدالطبیعی حضور» دیگری - شبیه به آن‌چه دریدا در زبانشناسی ساختاری کشف کرده است - شود (Koskenniemi, op. cit.: 6, footnote 1). به نظر می‌رسد اعتقاد به یک باور بی‌بنیاد در اندیشه کسکنیمی - باور به دال متعالی (مفهومی بنیادین که معنای آن با ارجاع به برخی مفاهیم یا ساختارهای پنهان ایجاد نخواهد شد بلکه با ارجاع به خود مشخص خواهد شد) - باوری بی‌اساس باشد. اما این چیزی نیست که کسکنیمی تلاش می‌کند تا بر بنیاد آن، استدلال کند. کسکنیمی بر این باور است که «تعاود»^۱ استدلال حقوقی، مرکز بدیهی معقولی از فروض، به همراه گستره عملیاتی محدودی برای استنتاج نتایج از آن فروض دارد اما «تعاود» استدلال حقوقی، تنها یک پدیده ممکن تاریخی است که این نیروی مهم را ندارد که بتواند تمام استدلال را در درون خویش جای دهد. ضعف ساختار استدلالی، همواره حقوقدانان را وامی‌دارد تا فراتر از اساس سنتی آن ساختار، حرکت کنند. کسکنیمی، این بیان گردن را بسیار سودمند دانسته و بدان معتقد است که: «آن‌چه ساختار تعیین می‌کند، مجموعه ویژه‌ای از نتایج اجتماعی نیست، بلکه مجموعه‌هایی از اندیشه و گفتمان است که در آن، تضاد سیاسی رخ خواهد داد.» (Gordon, 1984: 118).

مطالعه ساختارشکن استدلال حقوقی، تلاش می‌کند با فرارفتن از توصیف یا طبقه‌بندی دانش حقوقی، به توصیفی از زبان حقوقی اداره‌کننده، شرایطی از آن‌چه می‌تواند به‌گونه‌ای مطلوب، در درون آن گفته شود، یا آن‌چه اندیشیدن یا باور به آن مقدور است، دست یابد. (ر.ک.: Foucault, 1969؛ مقایسه کنید با: Lévi-Strauss, 1971) این مطالعه تلاش نمی‌کند تفسیرهای جدیدی در مورد حقوق ایجاد کند، بلکه تلاش می‌کند توضیح دهد که ایجاد تفسیرها، چگونه امکان‌پذیر است، که در این‌جا، شباهت زیادی به تحلیل‌های ساختاری در نگره ادبی دارد (Culler, 1983: 6-17 and passim.; Culler, op. cit.: 25-28, 113-130). به دیگر سخن تلاش می‌کند «دستور زبانی» را روشن کند که تولید استدلال‌های ویژه در گفتمان را تحت نظارت قرار دهد. منظور کسکنیمی از «صلاحیت»، ساختار زیست‌شناسی - ژنتیکی چامسکی («ذات» حقوق) نیست، بلکه نمایش نسبتاً تاریخی از یک حقوق‌ورز^۲ است (Koskenniemi, op. cit.: 566-573).

ویژگی اجتماعی و زبان استدلال حقوقی

هدف نگرش کسکنیمی این نیست که صرفاً یک اعمال فکری باشد. نخست بدین روی که بر

1. routine

2. lawyer

ویژگی «اجتماعی» استدلال حقوقی تأکید می‌کند که برای تمامی اعضایش اجبارکننده است و دو دیگر آن که «زبان» حقوقی را یک سازوکار تفاوت‌گذاری مفهومی و به عنوان امری مقدم بر هر اظهار هنجاری فردی، می‌بینند. در یک سطح «گفتاری»، کارگزاران انسانی، به عنوان سازندگان آگاه جهان ظاهر می‌شوند. در سطح «زبانی»، آنها در چارچوب امکاناتی کار می‌کنند که توسط یک مجموعه قوانین ارائه شده توسط تاریخ پیشنهاد شده است که ورزندگان معمولاً قادر نیستند از آن تخطی کنند.

کسکنیمی، مشابه استدلال فوق، دلیل می‌آورد که استدلال‌ها و آفراه‌های واضح، در مورد حقوق بین‌الملل، تنها، سطحی اتفاقی از شیوه مشترک اجتماعی تصور روابط بین‌المللی است. بنابراین، ساختار شکنی استدلال حقوقی بین‌المللی، به گونه‌ای غیرقابل اجتناب، آن استدلال را به آن «مجموعه قوانین» از نظر تاریخی مشروط، یا «طرح مفهومی»^۱، مربوط می‌کند. به گونه‌ای که روشن می‌کند که مجموعه قوانین پنهان، دارای یک «ظرفیت انتقادی»^۲ است. چون واضح است که این نمی‌تواند «مجموعه قوانینی» باشد که به گونه‌ای در چارچوب‌هایی که مورد استفاده قرار می‌گیرد، «ذاتی» باشد. این مجموعه قوانین، از آسمان نازل نشده است که آن‌چه را در زندگی بین‌المللی می‌توان دید، تعیین کند و به عنوان ساختار ماقبل تجربه یک فرد مستقل نیز ظهور نکرده است. همان‌گونه که ماکس هورکهایمر خاطر نشان می‌کند، افراد محصول تاریخ هستند و «راهی که آنها می‌بینند و می‌شنوند، از فرایند زندگی اجتماعی تفکیک‌ناپذیر است» (Horkheimer, 1972: 200).

اکنون، چه به شیوه‌ای مربوط شویم که در آن، از حقوق بین‌الملل، با شیوه‌ای از فلسفه تحلیلی اخیر سخن رود، چه با «پیش‌داوری» یا پیش‌فهم غیر انعکاسی - عدم به کارگیری فکر - فاعل سخنگو، نکته این‌جاست که تصورات و مجموعه‌هایی که با آن، راه خود را در جهان می‌یابیم، در فرایند «انطباق با جامعه»^۳، جذب می‌شوند. در هنگام ورود به گفتمان حقوقی بین‌المللی، مفاهیم حقوق بین‌الملل را بر نمی‌گزینیم. تا حدودی باید یک زبان از پیش موجود را انتخاب کنیم، یک سازوکار از پیش موجود تفسیر جهان و حرکت در درون آن، اگر بخواهیم شنیده و درک شویم. در این معنا، زبان، مقدم بر اندیشه است: نمی‌گوییم که چون فکر می‌کنیم مردم حق تعیین سرنوشت دارند، پس این‌طور است. تقریباً چون، این، آن چیزی است که گفته‌ایم، به این‌گونه اندیشیدن می‌رسیم. (Koskeniemi, op. cit., ch. 8.1.3.)

در مورد آفراه، «انطباق با جامعه» از طریق چارچوب مفهومی به ارث رسیده، عمل می‌کند و نه تنها در ایجاد فرهنگ واژگانی که در یک زبان (زبان حقوق بین‌الملل) به کار می‌رود، بلکه در

1. conceptual scheme
2. critical potential
3. socialisation

ایجاد یک جهان‌بینی پیشانگه‌ای از جمله، «مسئله‌ساز» و منفعت‌دانش^۱ نیز مداخله می‌کند (Glucksmann, 1974.) و حقوقدان را به اجبار، به محدوده‌ای سوق می‌دهد که تامل کون، «دانش هنجاری» می‌نامد (Kuhn, 1970.; Koskenniemi, op. cit., ch. 8 n. 5.). اما حتی اراده قانونگذار، از نظر مفهومی، محدود است: هنگامی که کشورها، هنجاری را تصویب کنند، آنها باید از عهدنامه‌های حقوقی-زبان‌شناسی در دسترس که به وجود آورنده چیزی هستند که کشورها، به طور ذهنی، می‌توانند «قصد کنند استفاده کنند. کلود لویسترس، به طور کلی، در مورد زبان می‌گوید: «... زبان، شکل دادنِ گفتمان را فراتر از آگاهی فرد ادامه می‌دهد و طرح‌های مفهومی را بر فکر وی تحمیل می‌کند که به عنوان مجموعه‌های عینی دانسته شده‌اند.» (Lévi-Strauss, op. cit.: 217.) همین مسئله، در مورد زبان حقوق بین‌الملل صادق است. زبان مزبور، تفسیر ویژه‌ای از واقعیت اجتماعی را به ما انتقال می‌دهد که به آن، زیر پوشش عینیت یا طبیعی بودن، اشاره کرده است. ساختار شکنی، در صدد است ویژگی متعارف این تفسیر و اتکال آن بر برخی فروض قابل اعتراض را توضیح دهد و چون نشان می‌دهد که استدلال حقوقی نمی‌تواند انواع راه‌حل‌های عینی را که ایجادشان را ادعا می‌کند به وجود آورد، انتقادآمیز می‌شود. بنابراین، برای شخصیت‌پردازی‌های توصیفی جایگزین و در عین حال، هنجاری جهانی که کشورها در آن زندگی می‌کنند، امکانی را فراهم می‌آورد.

چنین نگرشی، ممکن است با فراهم کردن یک «دیدگاه دستگامی»، برای گفتمان حقوقی، تأثیری درمانی بر حقوقدانانی ایجاد کند که با ناتوانی خود، از برخورد با عدم قطعیت نگره و نامربوط بودن آفراه، مأیوس شده‌اند. این، نشان می‌دهد که گفتمان حقوقی، نمی‌تواند دائماً مسئله حقوقدان را برای وی، حل کند. خطی که در میان جهان اظهارات هنجاری ترسیم شده است و سیاست «ذهنی» را از حقوق «عینی» جدا کرده است، بدون بنیاد، ظاهر خواهد شد. بنابراین، با تحلیل ساختار حقوق «سیاسی کننده» (بلکه سیاست «قانونی کننده» نیز)، می‌توان راهی را به سوی راه جایگزین فهم رابطه میان حقوق و گفتمان‌های همسایه‌اش، توصیف اجتماعی و تجویز سیاسی، نشان داد.

انتظار می‌رود حقوقدانان، برای کسانی که فکر می‌کنند چنین نگرشی باید به نوعی شیوه، نیازی اندک داشته باشد، دیدگاه‌هایشان را مورد استدلال قرار دهند، ممکن است پاسخ داده شود که این نوع ساختار شکنی، تنها در صدد انجام چیزی است که سنتی‌ترین علم، همواره، در راستای آن، کوشیده است: فراهم کردن نگره‌ای ممسک که قادر است برای توضیح طیفی گسترده از گونه‌های ظاهراً متفاوت پدیده‌ها، به موجب ترتیبات تصریح شده، مورد استفاده قرار گیرد. با شرح قوانین (دستور زبان) که بر خودتنظیمی سازوکار-ایجاد استدلال‌ها- حکومت

1. interest of knowledge

می‌کند، در مورد قانونی که حداقل، در انضباط علمی، با روزمرگی غالب شهودگروی تفسیری، قابل رقابت است، درکی می‌توان داشت. علاوه بر این، این، نگرشی مبتنی بر «حقوق ناب» هم هست که در آن، حقوق مزبور، بر طبیعت خودتنظیم استدلال حقوقی، متکی است. هر گونه مطالعه «عوامل» جداگانه اجتماعی، تاریخی یا روانشناسی، از آن مستثناست. لذا تا حدودی گفتمان را ابزاری برای رسیدن به اجتماع، تاریخ و روانشناسی می‌داند.

نتیجه‌گیری

کسکنیمی، دستگاه مفهومی فنی ساختارگروی، نشانه‌شناسی یا ساختارشکنی را مورد استفاده قرار نمی‌دهد. وی، در این‌جا، نگرش خود را بر بنیاد مفهوم موسع دستگاه‌های مزبور قرار داده است تا فقط بر ویژگی کل‌نگرانه، صورتگرا و انتقادی اندیشه‌اش، تأکید کند. کسکنیمی، از اعتراضاتی که به ویژگی «موضوعه گروانه» نگرش وی می‌شود- از ادعای ضمنی موضوعه گروی، باز هم برای «ایجاد» شیوه‌ای دیگر برای کسب دانش عینی و از دشواری توضیح این‌که چرا یک دیدگاه می‌تواند از دیدگاه‌های دیگر، مستقل یا قابل ترجیح بر آنها باشد- آگاه است. اما بر این باور است که این ساختارشکنی، مخصوصاً به سه دلیل، باز هم می‌تواند به گونه‌ای مفید، مورد استفاده گیرد:

۱. متضمن چشم‌اندازی است که نسبت به تضاد میان نگره و آفراه، خارجی است و بنابراین از مشکلات موجود در انتخاب هر کدام از آنها می‌گریزد.
۲. چشم‌انداز آن، نسبت به تضاد فراگیر میان توصیف اجتماعی و تجویز سیاسی نیز خارجی است. با بررسی تمامی استدلال‌ها، چه در مورد «واقعیت‌های اجتماعی»، چه در مورد «مفاهیم سیاسی»، به یک صورت شکلی، صرفاً به عنوان بخش‌هایی از ساختار استدلالی، از شیوه‌ای که خود گفتمان، همواره، «وقایع» را در برابر «مفاهیم» قرار می‌دهد، مصون خواهد ماند.
۳. ساختارشکنی مورد نظر کسکنیمی، با پیوند استدلال‌های حقوقی به مجموعه قوانین زیربنایی نگره لیبرال سیاست، راه بسیار آشنای اندیشیدن را در مورد زندگی بین‌المللی، تصریح و به فراترفتن از آن شیوه اندیشیدن، اشاره می‌کند. ساختارشکنی، تصریح می‌کند وقتی که استدلال حقوقی ضعیف و غیر قطعی به نظر می‌رسد و امکانی را برای توسعه راه‌های جایگزین استدلال، ایجاد می‌کند که به فراتر از مقاصد مہجوری هدایت می‌کند که استدلال معیار، همواره با آن مواجه است، در استدلال حقوقی، چه اتفاقی می‌افتد؟ از همه مهم‌تر، برای حقوقدان، امکان‌پذیر می‌کند که هویت اجتماعی ویژه و وظایف عملی خود را در جهتی جدید، ببیند.

اما همان‌گونه که نقادان کسکنیمی خاطر نشان کرده‌اند، صرف‌نظر از مزایایی که تحلیل وی

دارد، تصورش از حقوق، تقریباً ایستا باقی می‌ماند. حتی اگر شالوده‌های توصیف ایجاد استدلال‌های ورزند حقوق بین‌الملل صالح حرفه‌ای را بنیان نهد، در توصیف این امر که چرا برخی حقوقدانان، به تنهایی در مکان‌ها یا زمان‌های متفاوت، از مواضع یا استدلال‌های ویژه حمایت کرده‌اند، قاصر می‌ماند. حتی اگر ادعا کرده است که تمامی ورزند حقوقی، «سیاست حقوق» بوده است، نگفته است که «سیاست» حقوقدانان بین‌المللی چه بوده است؟ اینجا بود که کسکنیمی، کتاب دیگر خود «متمدن‌کننده مهربان ملل» را به رشته تحریر درآورد تا پاسخی به منتقدان خود داده باشد.

منابع

الف) انگلیسی

1. (1968) Oxford Latin Dictionary, Oxford, UK: Oxford University Press.
2. (1996) Greek-English Lexicon, Oxford, UK: Oxford University Press.
3. (1998) Routledge Encyclopaedia of Philosophy: Philosophy of Language, London and New York: Routledge.
4. (2008) Concise Oxford Dictionary, revised by Catherine Soanes and Angus Stevenson, 11th ed., Oxford, UK: Oxford University Press.
5. Audi, Robert (1999) the Cambridge Dictionary of Philosophy, 2nd ed., New York: Cambridge University Press.
6. Balkin, J. M. (1987) ((Deconstructive Practice and Legal Theory)), Yale Law Journal, 96, pp. 743-785.
7. Barthes, Ronald (1984) ((Elements of Semiology)), Writing Degree Zero/Elements of Semiology, London.
8. Barthes, Ronald (1985) Mythologies, Selected and Translated from the French by Annette Lavers, London.
9. Culler, Jonathan (1983) the Pursuit of Signs; Semiotics, Literature, Deconstruction, Melbourne-London-Henley.
10. Culler, Jonathan (1985) On Deconstruction: Theory and Criticism after Structuralism, London.
11. Dalton, Clare (1985) ((An Essay in the Deconstruction of Contract Doctrine)), Yale Law Journal, 94, pp. 997-1114.
12. Derrida, Jacques (1976) Of Grammatology, Translated and with translator's preface by Gayatri Chakravorty Spivak, Baltimore-London.
13. Derrida, Jacques (1978) Writing and Difference, Translated by Alan Bass, Chicago.
14. Derrida, Jacques (1981) Positions, Translated by Alan Bass, Chicago.
15. Foucault, Michel (1986) Power/Knowledge: Selected Interviews and other Writings 1972-1977, ed. by Colin Gordon, Translated by Colin Gordon, Leo Marshall, John Mepham, Kate Soper, Brighton.

16. Foucault, Michel (1985) *the Archaeology of Knowledge*, Translated by A. M. Sheridan Smith, London.
17. Glucksmann, Miriam (1974) *Structuralist Analysis in Contemporary Social Thought: A Comparison of the Theories of Claude Lévi-Strauss and Louis Althusser*.
18. Gordon, Robert W. (1984) ((Critical Legal Histories)), *Stanford Law Review*, 36, pp. 59-125.
19. Heller, Thomas C. (1984) ((Structuralism and Critique)), *Stanford Law Review*, 36, pp. 127-198.
20. Horkheimer, Max (1972) *Critical Theory: Selected Essays*, Translated by Matthew O'Connell et al., New York.
21. Jackson, Bernard S. (1985) *Semiotics and Legal Theory*, London–Boston–Henley.
22. Kelman, Mark (1987) *A Guide to Critical Legal Studies*, USA: Harvard University Press.
23. Kennedy, David (1980) ((Theses about International Law Discourse)), *German Yearbook of International Law*, 23, pp. 353-391.
24. Kennedy, David (1987) *International Legal Structures*, Baden-Baden.
25. Koskeniemi, Martti (2004) *the Gentle Civilizer of Nations: The Rise and fall of International Law 1870-1960*, Cambridge, UK: Cambridge University Press.
26. Koskeniemi, Martti (2006) *From Apology to Utopia: The Structure of International Legal Argument*, UK: Cambridge University Press.
27. Kuhn, Thomas S. (1970) *the Structure of Scientific Revolutions*, 2nd ed., Chicago.
28. Lévi-Strauss, Claude (1979) *Structural Anthropology*, Translated by Clare Jacobson and Brooke Guilford Schoepf, Harmondsworth.
29. Lévi-Strauss, Claude (1981) *the Savage Mind*, London.
30. Piaget, Jean (1973) *Structuralism*, Translated and edited by Channinah Maschler, London.
31. Saussure, Ferdinand de (1981) *Course in General Linguistics*, Bungay: Suffolk.
32. Sumner, Colin (1979) *Reading Ideologies: An Investigation into the Marxist Theory of Ideology and Law*, London–New York.

ب) فرانسوی

33. (2005) *Petit Robert: Dictionnaire de la langue Française*, Paris, France: Le Robert.
34. Barthes, Ronald (1963) *Le Degrézéro de l'écriture*, Paris, France: Éditions du Seuil.
35. Brthes, Ronald (1993) *Mythologies*, New York, USA: French & European Publications.
36. Derrida, Jacques (1972) *Positions*, Paris, France: les Éditions de Minuit.
37. Derrida, Jacques (1979) *L'Écriture et la différence*, Paris, France: Éditions du Seuil.
38. Derrida, Jacques (1997) *De la Gramatologie*, Paris, France: les Éditions de Minuit.
39. Foucault, Michel (1961) *Folie et déraison: Histoire de la folie à l'âge classique*, Paris, France: Librairie Plon.

40. Foucault, Michel (1963) Naissance de la Clinique: une archéologie du regard médical, Paris, France: Presses Universitaires de France.
41. Foucault, Michel (1966) les mots et les choses, Paris, France: Gallimard.
42. Foucault, Michel (1969) l'Archéologie du Savoir, Paris, France: Gallimard.
43. Foucault, Michel (2006) Savoir et Pouvoir de la médecine, France: L'Harmattan.
44. Lévi-Strauss, Claude (1962) La pensée sauvage, Paris, France: Librairie Plon.
45. Lévi-Strauss, Claude (1971) Anthropologie Structurale, Paris, France: Librairie Plon.
46. Piaget, Jean (2007) Le Structuralisme, Paris, France: Presses Universitaires de France.

ج) آلمانی

47. Horkheimer, Max (1992) **Traditionelle und Kritische Theorie**, Frankfurt: Fischer (Tb.).